



Essays in
Philosophy and Kalam

Vol. 51, No. 1, Issue 102

Spring & Summer 2019

DOI: <https://doi.org/10.22067/philosophy.v51i1.68401>

جستارهایی در
فلسفه و کلام

سال پنجاه و یکم، شماره ۱، شماره پیاپی ۱۰۲

بهار و تابستان ۱۳۹۸، ص ۷۲-۵۱

ماهیت زبان در اندیشه سوسور و فارابی*

دکتر مهدی خبازی کناری^۱

دانشیار دانشگاه مازندران

Email: mkenari@yahoo.com

نداره بار

دانش آموخته مقطع کارشناسی ارشد دانشگاه مازندران

Email: n.rahbar.b@gmail.com

چکیده

سوسور با نقد جریان‌های تاریخی - تطبیقی پیرامون زبان، نقطه عزیمت تفکر خود را بررسی مختصات و عناصر درون زبانی قرار می‌دهد. از نظر وی، وجه تحقق یافته و پویای زبان نمی‌تواند ماهیت حقیقی آن را نشان دهد. بنابراین باید به وجه ایستای زبان و یا، بنیادهای همزمانی زبان توجه عمیق داشت. سوسور تحت تأثیر معرفت‌شناسی کانت حدود قلمرو زبان را از طریق لانگاژ، لانگ و پارول از هم متمایز می‌کند و ابژه انضمامی و یا به نحوی ساحات تقرر زبان را به لانگ محدود می‌کند. فارابی در سنت فلسفه اسلامی در نسبتی بسیار نزدیک با سوسور، به تاملات زبان شناسانه پرداخته است. وی مطالعات زبان شناختی خود را با برداشتی تازه از روابط میان زبان و منطق آغاز می‌کند و با ریشه یابی واژه نطق از منطق، خاستگاه منطق را به سمت زبان سوق می‌دهد. در تلقی فارابی، نطق وجه بنیادین و عام زبان است. وی سه ساحت زبان را به نفس ناطقه، نطق درونی و نطق بیرونی تلخیص می‌کند که نطق درونی محل تقرر عناصر زبانی تعیین شده است. صرف نظر از این مساله؛ در نشانه‌شناسی، روابط میان دال و مدلول نیز در نسبتی متناظر با لفظ و معقول، به شکل قراردادی مطرح شده است. مقاله حاضر با بررسی ساحات سه‌گانه زبان در اندیشه سوسور می‌خواهد نشان دهد این تلقی ساختارگرایانه تلقی تازه‌ای نیست. قرن‌ها پیش در سنت فلسفه اسلامی نیز، فارابی به چنین تاملاتی پرداخته است. تلقی فارابی با تقسیم‌بندی نشانه‌های زبان به دو بخش الفاظ و معقولات و تقسیم سه‌گانه ساحات زبان، تلقی تازه‌ای در زبان‌شناسی است که به نوعی آغاز سیر مطالعاتی تازه در حیطه زبان‌شناسی اسلامی است.

کلیدواژه‌ها: سوسور، فارابی، ماهیت زبان، لانگ، نطق درونی.

*. تاریخ وصول: ۱۳۹۶/۸/۱۰؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۸/۲/۱۸.

۱. نویسنده مسئول

The nature of language in the views of Saussure and Farabi

Dr. Mehdi Khabazi Kenari (Corresponding Author)

Associate Professor at Mazandaran University

Neda Rahbar

M.A graduate of Mazandaran University

Abstract

With the critique of the historical-comparative trends surrounding language, Saussure sets intralingual elements as his point of departure. In his view, the realized and dynamic nature of language does not reflect its true nature. Therefore, it is necessary to consider the static aspect of language or the synchronic approach to language. Saussure, under the influence of Kant's epistemology, separates the domains of language into *langage*, *langue* and *parole*, and restricts the concrete object, or in some way language principles, to the *langue*.

Farabi has explored linguistic reflections in the tradition of Islamic philosophy in a close relation with Saussure. He begins his linguistic studies with a fresh and new reading of the associations between language and logic. By arguing that speech (*notgh*) and logic (*mantegh*) are derived from the same root, he traces back the origin of logic to language. In the idea of Farabi, speech is the fundamental and general aspect of language. He summarized three realms of language into rational soul (*Nafs-e Nateghe*), inner word and outer word, where the inner word is home to linguistic elements. Irrespective of this issue, in semiotics, the relationship between the signifier and the signified is arbitrary in a way that is comparable to that of speech and logic. The present paper, by delving into three domain of language proposed by Saussure, seeks to exhibit that this structuralist conception is not new. For centuries, in the tradition of Islamic philosophy, Farabi has elaborated on such reflections. Farabi's notion of dividing linguistic signs into two parts of speech and logic and the tripartite division of language offers a new conception of linguistics, which marks the beginning of a new trend of studies in Islamic linguistics.

Keywords: Saussure, Farabi, Language nature, *Langue*, Inner word

مقدمه

ماهیت زبان و ساحات گوناگون آن مساله مهمی است که فیلسوفان و زبان شناسان از آغاز تااملات فلسفی در یونان باستان تاکنون توجه عمیق به آن داشته‌اند. بسیاری از آن‌ها مدعی‌اند که ماهیت زبان جنبه فطری داشته و پیچیده‌ترین و پنهان‌ترین وجه وجود انسان است. فیلسوفان و زبان شناسان دو تعریف عام و بنیادین از زبان ارائه کرده‌اند که شرایط پرداختن به وجوه متفاوت زبان با بسط دادن به این دو تعریف مطرح شده است. در تعریف نخست، زبان ابزار انتقال پیام و بیان احساس و اثرگذاری گفتمان بر دیگر افراد است. اما در تعریف جدی‌تر از آن، توجه عمیق‌تری به وجه پنهان زبان، صرف نظر از معنای مستقل و کاربردی آن شده است. زبان در نظر فیلسوفان از دو ساحت درونی و بیرونی یا نمایش آوایی و تجلی معنایی تشکیل شده است و هریک سهم وافر در مطالعات زبان شناختی ایفا کرده‌اند (چامسکی، زبان شناسی دکارتی، ۳۸). امروزه اهمیت نگرش به زبان و زبان شناسی، این موضوع را به دانشی مستقل در سده حاضر مبدل ساخته است. فردینان دو سوسور، فیلسوف و زبان شناس قرن بیستم با ارائه دیدگاه‌های جدید در رابطه با عناصر و ماهیت زبان و نیز تلقی ساختارگرایانه از آن، به عنوان پدر زبان شناسی نوین خود را معرفی کرده است. به عقیده سوسور زبان صرف نظر از بافت تاریخی - تطبیقی و لایه‌های بیرونی آن که در نسبت با جامعه و فرهنگ زمانه قرار گرفته است، بخش کاربردی و مهم آن، توجه به ساختار و لایه‌های عرضی و پنهان زبان است. وی با طرح تبیین زبان شناسی همزمانی^۱ و ساحات سه‌گانه آن یعنی لانگاز، لانگ و پارول، مستقل از وجه تاریخی آن، حوزه‌ای تازه در تاریخ زبان شناسی بسط و گسترش داده است. به نحوی که لانگاز آن بخش از قوه زبانی ما است که در ساحت اجتماع تحقق یافته و چند وجهی و ناهمگن است. لانگ وجه تحقق یافته لانگاز و پارول تعیین لانگ در ساحت زبان و گفتار خاص افراد انسانی است.

ما معتقدیم پرداختن به وجه همزمانی و درونی زبان پیش از سوسور، در سنت اسلامی و در آرای فارابی، فیلسوف و زبان شناس قرن چهارم به شکل بارز و موجه بیان شده است. خاستگاه زبان و زبان شناسی در سنت اسلامی به سده‌های آغازین اسلام بازمی‌گردد. آغاز مباحث زبان شناختی، پیرامون دانش‌هایی چون قواعد دستوری، صرف، نحو، بلاغت، تفسیر و تأویل متون مقدس بوده است؛ اما در اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم، تاریخ اسلام تحولات چشمگیری در زمینه مطالعات زبانی داشته است. ترجمه متون یونانی به عربی و تأویل آن، فیلسوفانی چون کندی و فارابی را وارد دغدغه‌ای تازه در ارتباط با مباحث زبان شناختی کرده است. فیلسوفان و منطق‌دانان از یک سو و علمای نحو و لغویون از سوی دیگر، هر یک آرای تازه‌ای در زمینه دستور زبان و قواعد صرفی، نسبت زبان و ذهن به شکل منطقی آن ارائه

می‌کردند. در این میان، تاریخ سهم فارابی را بسیار مهم و پراهمیت جلوه داده است. فارابی نخستین فیلسوف زبان در سنت اسلامی است که در ساحت معرفت‌شناختی و زبان‌شناختی به ارائه دیدگاه‌های خود در ارتباط با زبان و نسبت آن با ذهن پرداخته است. وی به تبعیت از ارسطو، تمامی علوم را در یک نظام و طبقه واحد جمع‌آوری کرده و آن را علم‌اللسان نام نهاده است.

صرف نظر از ساختار فلسفی و جامعه‌شناختی تفکر فارابی، مهم‌ترین آرای این فیلسوف در نسبت معرفت‌شناختی میان زبان و منطق مطرح شده است. این موضوع برداشت کاملاً تازه‌ای بود که تا پیش از فارابی در سنت اسلامی مطرح نشده بود. او در کتب احصاء العلوم، الحروف و الفاظ المستعمله در ارتباط با همین مسأله به تصریح سخن گفته است. به عقیده فارابی، زبان فطرته‌دارای ژرف ساختی است که آن را در نسبت بسیار تنگاتنگی با قوانین منطق قرار می‌دهد. فارابی می‌گوید: منطق به قوانین مشترک تمامی زبان‌ها توجه می‌کند و آن‌ها را از حیث مشترک بودن ارزیابی می‌کند (الفارابی، إحصاء العلوم، ۳۶). ریشه منطق مشتق از نطق بوده و حکایت از ناطقیت به مثابه وجه بنیادین و ذاتی وجود انسان است (فارابی، احصاء العلوم، ترجمه حسین خدیوچم، ۶۱). فارابی در تبیین حدود مرزهای زبان به لحاظ ساختاری از واژه نطق، تقسیمات سه‌گانه ساحت زبان را مطرح کرده است. وی نطق را در سه ساحت نفس ناطقه، نطق درونی و نطق بیرونی از هم جدا می‌کند. فارابی نیز همانند سوسور از طریق زبان‌شناسی به شناخت محتوای درونی خود زبان می‌پردازد تا بتواند متعلق‌شناسایی خود را معلوم کند (خبازی و بالو، افلاطون. سوسور، ۳۵). فارابی زبان را از حیث فلسفی آن مورد مذاقه قرار می‌دهد. مطالعه همزمانی زبان توسط فارابی، مطالعه فلسفی زبان است و برداشت تازه‌ای از ماهیت زبان که پیش از سوسور در اندیشه فارابی ورود یافته است. مفهوم الفاظ و معقولات همانند دال و مدلول سوسور دو مفهوم کانونی در زبان‌شناسی فارابی است. وی با بکارگرفتن این دو مفهوم در جستجوی همان دغدغه‌هایی است که سوسور در تشریح نشانه‌های زبان‌شناختی به دنبال آن است.

در پژوهش حاضر ما درصدد هستیم تا بنیادهای زبان‌شناسی همزمانی و ماهیت زبان را در اندیشه سوسور و فارابی بررسی کنیم. قصد ما یافتن وجوه افتراق و اشتراک میان اندیشه‌های فارابی و سوسور نیست، بلکه هدف ما، خوانش تازه‌ای از آرای زبان‌شناختی فارابی در نسبت با سنت زبان‌شناسی در غرب است. به نظر می‌رسد فارابی پیش از پرداختن به نمود آوایی زبان، به ساختار همزمانی آن در نسبت با ذهن توجه داشته است. دیدگاهی که قرن‌ها پیش از سوسور ارائه شده و اکنون در معرفت‌شناسی وی شاهد بازخوانی مجدد آن هستیم. ما از طریق خوانش فیلسوفان اسلامی درصدد گفتگوی دوباره با سنت زبان‌شناختی و معرفت‌شناختی غرب بوده و می‌خواهیم در طرحی تازه این مطالعات فلسفی زبان را به تناسب

ارائه دهیم.

پیشینه تاریخی زبان در غرب

مساله زبان در اندیشه پیشاستقراطیان و سوفسطاییان وجهی نظری به خود گرفت. البته در متون حماسی و اساطیری هومر و هزیود و دیگر فرهنگ‌های اساطیری به مساله زبان و نام‌گذاری بر پدیده‌ها اشاره شده است. اما طرح مساله زبان در قالب نام‌گذاری واژگان در اندیشه هراکلیتوس به صورت لوگوس به کار رفته است. صرف نظر از این مساله، ناطقیت نیز در ترجمه‌های بسیاری تعبیر به لوگوس شده است. لوگوس به مثابه ساختاری است که محتوا و صورت اندیشه را نمایان می‌کند (خبازی و بالو، افلاطون. سوسور، ۱۴). در تفکر سوفسطائیان لوگوس به لحاظ معرفت‌شناختی معنا می‌یابد. نکته مهم تبیین این مساله است که سوفسطاییان برای نخستین بار لوگوس را هم در ساحت زبان و هم در ساحت ذهن در اندیشه منتقدانه خویش به کار گرفته‌اند (همان، ۱۴).

سوفسطائیان نخستین فیلسوفان و منطق‌دانانی بودند که به نسبت عمیق میان ذهن و زبان توجه داشتند. به زعم آن‌ها منطق‌فرایندی است که تأمل در مورد ذهن و زبان را فراهم می‌کند و آن را به شکل ناطقیت بر انسان عرضه می‌دارد (همان، ۱۵-۱۴). یکی از بنیادی‌ترین نظریه‌های زبان‌شناختی که سوفسطائیان بانیان آغازین آن بودند، تطبیق مفاهیم و واژگان بر اشیاء است. به باور آن‌ها، واژه می‌بایست دلالت‌گر شیء در جهان باشد. آن‌ها به دنبال این مساله بودند که آیا چنین انطباقی ممکن است یا خیر (بورشه و دیگران، زبان‌شناسی و ادبیات، ۶). از سوی دیگر، زبان به عنوان تضمین معرفت‌شناختی، مفاهیم را در نسبتی وضعی با پدیدار قرار می‌دهد. این مساله در رساله کراتولوس افلاطون هم مطرح شده است. افلاطون در بندهای ۳۸۹، ۳۸۸، ۳۸۱، ۳۹۱، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰ از رساله کراتولوس به ماهیت زبان و نسبت آن با ذهن اشاره جامعی داشته است (افلاطون، ۷۵۳/۲-۶۹۰). از نظر افلاطون، سیر تکوین شناخت در زبان اتفاق می‌افتد. تعیین جهان محسوس در جهان آینده و تحقق جهان مثل با امکان حضور جهان محسوس فرایندی است که به زبان تعلق داشته است. به باور افلاطون، واژه و نام آواها سایه‌هایی از واقعیت‌اند که در اصل به جهان مثال زبانی تعلق دارند.

صرف نظر از دیدگاه‌های فیلسوفان تحلیلی در حوزه زبان که آن را تصویرگر واقعیت جهان می‌نامند، هایدگر در ساحت هستی‌شناختی، سعی می‌کند با خوانش تاملات هراکلیتوس معنای پنهان مانده زبان را آشکار نماید. وی در تفسیر واژه لوگوس به ریشه لغوی آن رجوع می‌کند. به زعم هایدگر یکی از ریشه‌های لغوی زبان که معنای بنیادی آن را نشان می‌دهد؛ سخن گفتن و به زبان آوردن است. لوگوس به معنای زبان

و هر آن چیزی است که به زبان آورده می‌شود. به باور هایدگر، لوگوس صرف نظر از تمامی تأویل‌های ارائه شده دو معنای بنیادی در خود داشته است. در معنای نخست، لوگوس نطق و زبان است. زبان محل اقامت دازاین است. دازاین با سخن گفتن از طریق زبان وجود را آشکار می‌کند و آشکارگی وجود در زبان ادامه داشته و حفظ می‌شود (Heidegger, 1976, 193). در معنای دوم لوگوس به معنای نهادن است. نهادن به ذات زبان باز می‌گردد، جایی که منشأ وجود از آنجا آغاز می‌شود. در لوگوس به معنای نهادن است که هر چیزی امکان حضور می‌یابد و لوگوس از طریق امکان‌های خود، تعیین اشیا را پیش می‌نهد (Heidegger, 1962, 56-57).

سیر تکوین زبان در سنت اسلامی

سیر تکوین زبان در سنت اسلامی از جنبه‌های گوناگون مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته است. توجه به ساختارهای درونی و بیرونی زبان و بکارگیری آن به شکل دانش‌هایی چون، صرف و نحو، بلاغت، معانی، بیان، تفسیر و تأویل متون مقدس، نقش مهمی در تاریخ پیدایش زبان شناسی ایفا کرده است. در سده‌های آغازین تاریخ اسلام، زبان نزد علمای نحو به شکل قواعد دستوری کاربرد داشت. اما بعد از آن گسترش مطالعات زبان‌شناختی و تفاوت در آرای پژوهشگران حوزه زبان، زمینه پیدایش مکاتب بصره و کوفه را فراهم ساخته است. مکتب بصره، مکتبی معتزلی است که به تبیین علم و فلسفه و ارائه نظریات جدید در این دو حوزه می‌پردازد. این مکتب، معتقد به نظام‌مند بودن و انسجام سرشت زبانی است. از سوی دیگر مکتب کوفه به قرائت نحوی و لغوی و دستوری متون توجه داشته است و در جستجوی تحولات زبان‌شناختی نبوده است، بلکه داده‌های از پیش موجود حکمای بصری در رابطه با زبان را مورد بررسی قرار می‌داد (شریف، ۳/ ۵۶-۵۵ و ۳/ ۲۱۲-۲۱۳).

توجه به زبان صرف نظر از لایه‌های بیرونی آن ساختار درونی و پیچیده‌ای داشت که نخستین بار توجه فارابی را به خود جلب کرد. فارابی فیلسوف و زبان‌شناس قرن سوم با رویکردی تازه به سنت معرفت‌شناختی و زبان‌شناختی رجوع داشته است. ورود متون یونانی به سنت اسلامی و پیشرفت نهضت ترجمه بر دغدغه‌های معرفت‌شناختی و زبان‌شناختی وی افزوده است. مهم‌ترین دغدغه فارابی در مطالعات زبان‌شناختی چگونگی نسبت میان زبان و ذهن با به کارگیری قواعد منطق است. او از منطق ارسطویی در ساحت تفکر خویش بهره‌های فراوان می‌برد. ورستینگ معتقد است؛ فارابی به حتم از قواعد دستوری منطق یونان در نگارش رساله‌های دستوری و زبان‌شناختی خویش بهره برده است. به زعم وی فارابی عقیده داشت، دستور زبان مربوط به یک زبان و فرهنگ خاص است؛ اما در بطن خود دارای مفاهیم مشترک و

بنیادینی است که از طریق قواعد منطقی قادر به فهم آن خواهیم بود (Versteegh, 1944, 123)^۲ (فارابی، احصاء العلوم، ترجمه حسین خدیوچم، ۶۰-۵۹-۵۸).

ماهیت زبان در اندیشه سوسور و فارابی

۱. معرفت شناسی کانت نقطه عزیمت زبان شناسی سوسور

اهمیت سوسور در سنت زبان شناسی غرب به دلیل پرداختن وی به ماهیت زبان و جنبه‌های درونی آن است. به گفته سوسور او در راهی قدم گذاشته که پیش از او کسی گام ننهاده است. نظریه سوسور در نقد به زبان شناسی در زمانی^۳ (تاریخی- تطبیقی) شکل گرفته است، به طور عام در جریان معرفت شناسی فیلسوفان هر یک ادامه دهنده سنت‌های معرفت شناختی پیش از خود بوده‌اند. این ادامه دادن یا در جهت نقد بر نگرش‌های پیشین بوده و یا در جهت تکمیل بنیادهای فکری آنان برآمده‌اند. بنیاد فکری سوسور نیز پیرو همین مساله است. او در زبان شناسی در جستجوی ابژه انضمامی و فراگیر زبان است تا بتواند تفسیر دقیق‌تری از ساحات سه‌گانه زبان ارائه دهد (F23 E8 P13). برای سوسور این مساله بسیار مهم است که زبان شناسی از چه نوع معرفت شناسی بهره می‌برد و ابژه انضمامی وی دارای چه ماهیتی است و چه نسبتی با سوژه برقرار خواهد کرد (بالو و خبازی، ناصر خسرو. سوسور، ۱۶). سوسور در معرفت شناسی بسیار تحت تأثیر معرفت شناسی کانت است. با کانت جریان معرفت شناسی وارد ساحات تازه‌ای می‌شود. تا پیش از کانت، مهم‌ترین علت اختلاف میان دو جریان عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی، میزان به کارگیری نقش عقل در فرایند شناخت است. عقل‌گرایان بیشترین توجه را معطوف به ذهن و تجربه‌گرایان به عین داشتند. کانت درصدد رفع این بحران‌های معرفت شناختی، ذهن و عین را در نسبتی دو قطبی کنار هم قرار می‌دهد. وی از سوژه و ابژه به جای ذهن و عین که دستاورد منطق ارسطویی است، استفاده می‌کند. سوژه و ابژه در نسبتی دو قطبی کنار هم معنا می‌یابند. سوژه قوام بخش ابژه بوده و ابژه را در ساحات ابژه بودن تقرر می‌بخشد. ابژه در حقیقت نه تفسیری از شی، بلکه خود شیئیت شی است که به شکل فنومن یا پدیدار تحقق پیدا می‌کند (همان، ۱۷). پدیدار در واقع چیزی در مقابل شیء یا نومن نیست بلکه خود ذات شیء یا پدیدار است (Kant, 1998, 136-138). تمامی این رویدادها به این دلیل است که کانت قصد دارد حدود شناخت را مشخص کند. حدود شناخت در نسبت سوژه و ابژه و در حیطه فنومن یا پدیدار است. سوسور نیز به تاسی از کانت زبان را یک امر سوپژکتیو فرض می‌گیرد که به دنبال متعلق شناسایی خود

۲. ر.ک: «پدیدارشناسی، زبان شناسی اسلامی، تاریخچه زبان شناسی اسلامی، فائزه ارکان، نشر زیباشناخت، نیمه اول ۱۳۸۰: شماره ۴، صص ۴۰-۴۵».

است. وی ابژه شناسایی را همانند کانت به صورت ذهنی و انتزاعی تقلیل نمی‌دهد. ابژه زبانی را پدیداری می‌داند که در ساحت سوژه زبانمند هویت پیدا می‌کند. قرابت دیگر کانت و سوسور در معرفت‌شناسی تقسیم حدود شناخت است. کانت سوژه را با عناوین عقل (reason) و فاهمه (understanding) نام می‌برد و سوسور ماهیت زبان را به سه ساحت لانگاژ، لانگ و پارول تقسیم بندی می‌کند.

۲. معرفت‌شناسی ارسطو نقطه عطف زبان‌شناسی فارابی

با ورود جریان‌های فکری غرب به سنت اسلامی، رشد چشمگیر ترجمه و گفتگو با سایر اندیشمندان در اواخر قرن سوم، جنبش‌های فکری تازه‌ای با رویکرد زبان و منطق مطرح شد. به طور حتم ورود این جریان‌های فکری تازه را می‌توان نقطه عطف دغدغه‌های منطقی و زبان‌شناختی فارابی دانست. فارابی اگرچه فیلسوف و زبان‌شناسی متعلق به سنت اسلامی است، اما در بنا نهادن بسیاری از مفاهیم منطقی، فلسفی و زبان‌شناختی خود تحت تأثیر افلاطون و ارسطو است. از آثار متقدم و متأخر فارابی می‌توان استنباط کرد، بخشی از آثار منطقی و زبان‌شناختی وی بسیار متأثر از منطق ارسطویی بوده است. از سوی دیگر، مباحث جامعه‌شناختی و فلسفه سیاسی و نیز رویکردهای جهان‌شناختی وی به مفاهیم افلاطون و نو افلاطونیان باز می‌گردد. بسیاری بر این باور هستند که نمی‌توان تبیین دقیقی از میزان تأثیرپذیری فارابی از افلاطون و ارسطو ارائه داد. آن‌ها معتقدند نوشته‌های فارابی سرشار از ابهام و چندپهلویی است (Strauss, 1988, 86). فارابی سعی می‌کند خوانش تازه‌ای از افلاطون و ارسطو در سنت اسلامی ارائه دهد و در آثار خویش به نحوی پنهان از مفاهیم آن‌ها در بنیادهای منطقی و زبان‌شناختی خود بهره می‌برد.

فارابی همانند ارسطو به نقد افلاطون در تبیین مفهوم ذهن و عین و دریافت حقیقت در جهان مثل می‌پردازد. اهمیت کار فارابی زمانی است که او به تلفیق دو آرا می‌پردازد. از نظر وی اگرچه ارسطو در معرفت‌شناسی منتقد افلاطون است؛ اما نقد به افلاطون نقطه عزیمت وی در معرفت‌شناسی و ارائه نظریه مطابقت است. فارابی در رساله الجمع بین رأی الحکیمین به این نکته تصریح می‌کند که مبانی فلسفی افلاطون و ارسطو در نهایت به یک نقطه رسیده و اختلافی میان آن‌ها وجود نداشته است (فارابی، احصاء العلوم، ترجمه حسین خدیوچم، ۱). بنیاد منطق ارسطو در نقد به بحران‌های معرفت‌شناختی فیلسوفان پیش از وی یعنی افلاطون و سوفسطائیان شکل گرفته است. ارسطو برخلاف افلاطون در تبیین رابطه ذهن و عین، عینیت را در ذیل ساحت ذهن تقرر نمی‌بخشد. به نظر وی عینیت جهانی واقع و دارای قوانینی مستقل است. تطابق و نسبت میان ذهن و عین تطبیقی آینه‌ای و هم‌رتبه است. شناخت زمانی رخ می‌دهد که تطبیقی در قوانین ذهن و عین رخ دهد (خبازی. مقاله «مقایسه مبانی فلسفی منطق ارسطویی و فازی»)،

(۵۳). نظریه مطابقت ارسطو، ارتباط مستقیمی به صدق و کذب بودن گزاره‌ها دارد. در صادق یا کاذب بودن حکم معرفت شناختی، بایستی آن حکم با جهان بیرون مطابقت داشته باشد تا مشخص شود تحقق آن حکم ممکن است یا خیر (همان، ۵۳).

از نظر ارسطو، ساختار ذهن به منظور تبیین بهتر جهان قائل به طبقه‌بندی گزاره‌های شناختی است. ذهن مدام در حال طبقه‌بندی مفاهیم و مقولات و داده‌های وارد شده بر آن است تا با انسجام و تدبیر دقیق‌تر، حکمی معرفت‌شناختی صادر کند. او فرایند طبقه‌بندی ساختار ذهن را به عنوان نوعی روش شناسی بر سایر علوم نیز اعمال می‌کند. ارسطو نخستین فیلسوفی است که فرایند طبقه‌بندی را به سایر علوم تسری داده است. فارابی نیز ادامه دهنده سنت ارسطویی است. اثر احصاء العلوم وی از شاخص‌ترین آثار در حوزه منطق، فلسفه و زبان است. در این کتاب به وضوح می‌توان طبقه‌بندی علوم را مشاهده کرد. قرابت دیگر فارابی و ارسطو، تبعیت فارابی از ساختار صوری قیاس در منطق ارسطویی است. عنصر صوری بودن در ساختار منطق فارابی وجود داشته است. به باور فارابی، منطق با صدور قوانین محض و صوری قادر است گزاره‌های شناختی را در قالب خویش، صورت‌بندی کند بدون اینکه به تحلیل محتوای آن بپردازد. وی در احصاء العلوم، صوری بودن قوانین منطق را به منزله ابزاری در نظر می‌گیرد که در سایر علوم کاربرد دارد و برای آن دسته از گزاره‌هایی که شرایط درستی صورت گزاره‌ها مشخص نشده است، به کار گرفته می‌شود (فارابی، احصاء العلوم، ترجمه حسین خدیوچم، ۵۲). بنابراین صوری بودن قیاس در منطق فارابی به مثابه ترازویی است که تناسب دهنده گزاره‌ها در شکل صوری آن‌ها است.

ماهیت زبان در اندیشه فارابی

۱. زبان مشترک امری سوپزکتیو در تفکر فارابی

یکی از آموزه‌های مهم در زبان شناسی سوسور، ویژگی سوپزکتیو بودن زبان است. سوپزکتیو بودن یعنی مفاهیم آغازین زبان پیش از ورود به جهان در ساحت ذهن شکل گرفته است. ذهن قادر است با تحلیل زبان، قوانین صوری ابداع کند، قوانینی که سایر ژرف ساخت‌ها و روساخت‌های زبان در آن قوانین آشکار شوند. قوانین صوری زبان مبتنی بر عملکرد ذهن و به صورت فطری در ذات انسان حاضر است (چامسکی، زبان شناسی دکارتی، ۹۷). چامسکی برای اثبات فطری بودن زبان یک استدلال ساده به کار می‌برد. به گفته وی یک کودک از زمان تولد زبانمند به دنیا می‌آید. او زبان مادری را بدون حضور در سیستم‌های آموزشی فرا می‌گیرد و سخن می‌گوید. در واقع کودک آن چه آموخته است، نظام زبانی پیچیده‌ای است که در بطن وجود همه انسان‌ها فطرتاً نهفته است. نظام زیربنایی زبان است که کودک را

قادر می‌سازد مفاهیم و واژگان را در رویدادهای آینده برحسب شرایط به کار گرفته و سخن گوید. بنابراین فطری بودن اصول زیربنایی زبان است که آموختن آن را به آسانی بر کودک میسر می‌سازد (چامسکی، فلسفه چامسکی، ۵۹). این مفاهیم اصول بنیادین زبان در هر قوم شناخته می‌شود. مفاهیم (زبان) مشترک، جامع و فراگیر بوده و به صورت عناصری پیوسته با هم وجه منطقی ساختار ذهن را تشکیل می‌دهند.

فارابی در فصل دوم احصاء العلوم به توصیف و تبیین زبان مشترک می‌پردازد و آن را در نسبت مستقیمی با قوانین منطق قرار می‌دهد. به زعم فارابی، زبان هر قوم روساخت‌های خاص خود را دارد که متعلق به زبان همان قوم است. اما زبان دارای ژرف ساخت‌هایی است که با دیگر زبان‌ها مشترک است. سوسور نیز در کتاب دوره زبان شناسی عمومی به مشترک بودن زبان اشاره صریحی داشته است. زبان صرف نظر از سرشت آوایی و ابدال‌های صوتی که متأثر از تحولات تاریخی و اجتماعی و جغرافیایی است، پدیده‌ای مستقل از فرد و فراتر از گفتار بوده و موضوع آن خود زبان است. سوسور می‌گوید، زبان به عنوان نظامی پیچیده از نشانه‌ها به شکلی غیرمستقیم می‌تواند بر جواهر مادی واژگان تاثیرگذار باشد. زیرا زبان بما هو زبان فاقد جنبه آوایی است و بررسی زبان گفتار و نوشتار تنها بررسی بخشی از مطالعه در زمانی و روساخت زبان است (سوسور، ۲۸-۲۷). این همان زبان مشترک است که به گفته سوسور، در جوهر خود مستقل از فرد و اراده آن بوده و امری اجتماعی است. چیزی که در میان تمام جوامع به شکلی مشترک و همگانی به ودیعه گذاشته شده است.

$$I = 1+1+1+1 \dots \dots (الگوی همگانی، زبان مشترک)$$

اما زبان علاوه بر وجه همگانی، در هر فرد وجود دارد. این بخش از ساختار زبان که فارابی آن را متعلق به هر قوم می‌داند به عقیده فارابی خود را به صورت گفتار عیان می‌کند. زبانی که فاقد الگوی همگانی و مشترک بوده و مرتبط با ویژگی‌های فیزیکی - روانشناختی هر فرد است (همان، ۲۹).

$$I' = 1' + 1' + 1' + \dots \dots (الگوی فراگویی زبان، الگوی فردی)$$

همان طور که ذکر شد، فارابی زبان را در نسبت با منطق تبیین می‌کند. به باور وی، علم منطق قوانینی را بدست می‌دهد که بنیاد مشترک تمامی زبان‌ها است. زیرا ویژگی خاصی در زبان تمامی اقوام وجود دارد که با یکدیگر نقطه اشتراک دارند (فارابی، احصاء العلوم، ترجمه حسین خدیوچم، ۶۰-۵۹). وی در ادامه تصریح می‌کند که علم نحو به مطالعه زبان یک قوم می‌پردازد و جنبه‌های بیرونی آن را بررسی می‌کند. اما منطق به مطالعه ویژگی‌هایی می‌پردازد که در تمامی زبان‌ها مشترک است. به دیگر سخن، منطق ویژگی مشترک بودن یا فطری بودن زبان را به مثابه یک قانون ذهنی بر می‌گزیند، بدون آن که به زبان بیرونی آن ملت توجه کند (همان، ۶۱). منطق فرایندی است که می‌تواند زبان مشترک را تا زمان وقوع رویدادهای آینده

به کار گیرد (چامسکی، زبان شناسی دکارتی، ۷۰). زبان مشترک بر ساخته ذهن و جزء ساختار پیشینی آن است. به گفته فارابی زبان مشترک دارای ثبوت ذاتی است که به اقتضای زمانه و عصر تغییر نمی‌کند. آن صاحب مفاهیمی است که به کمک آن ساختارهای بیرونی زبان همچون آوا و گفتار شکل می‌گیرد. فارابی معتقد است، منطق ساختاری است که به صورت محض مفاهیم زبانی، صرف نظر از قواعد دستوری آن توجه می‌کند. وی منطق را مرجح بر قواعد دستوری و علم نحو می‌داند. به باور فارابی، منطق در جریان معرفت شناسی ورود یافته و ویژگی‌های همزمانی زبان را مورد بررسی قرار می‌دهد. بنابراین زبان مشترک صورتی ذهنی در نهاد بشر است. فارابی در بخش دوم احصاء العلوم با طرح موضوع زبان مشترک به نحوی به فطری بودن آن اشاره داشته است. زبان مشترک به حسب ذات و بنیاد خود امری ذهنی بوده و در حقیقت اصول و زیربنای تمامی زبان‌ها است. وی تأکید می‌کند: زبان امری فطری است و انسان ذاتاً این استعداد بالقوه را دارا است. صرف نظر از این مساله، به عقیده فارابی زبان امری فراگیر و تعمیم‌پذیر است و لازمه معتبر دانستن آن به لحاظ تضمین معرفت شناختی تعیین حدود قلمرو برای زبان است. در فرایند تکوین زبان الفاظ به تدریج به شکل قوانین کلی شکل می‌گیرند. قوانین و یا قضایای کلی امری معقول و یا به گفته کانت امری سوپزکتیو است. الفاظ و علاماتی که در فرایند شکل‌گیری زبان میان اذهان در حال آمد و شد است در نهایت می‌بایست در ساحت امر معقول قرار گیرند.

فارابی این مساله را در فصل اول احصاء العلوم تبیین می‌کند. وی علم زبان را به دو بخش تقسیم می‌کند. در بخش نخست به یادگیری الفاظ و تعیین حدود قلمرو آن اشاره داشته و در بخش دوم به تبیین شناخت قوانین الفاظ می‌پردازد. به عقیده فارابی قضایای کلی قضایای جامع است که کلیه صناعات زبان را در بر می‌گیرد (فارابی، احصاء العلوم، ترجمه حسین خدیوچم، ۴۱). به زعم وی قضایای کلی معقول، برای آن وضع شده است که تمامی موضوعات زبانی و علوم مرتبط با آن را فراگیرد تا چنانچه هر صنعتی که در دایره علم زبان است و الفاظ نیست وارد بر آن نشده و هر آن چه مربوط می‌شود از دایره احکام کلی بیرون نماند (همان، ۴۱). به نظر می‌رسد حدود شناسایی الفاظ محدود به قلمرو قضایای کلی و به شکلی دقیق‌تر در ساحت ذهن صورت‌بندی می‌شود. بنابراین ساختار زبان صرف نظر از فراگیر بودن و تعمیم‌پذیری، امری ذهنی و سوپزکتیو است. خاستگاه نشانه‌های زبانی نخست در ذهن شکل می‌گیرد. این ساحت زبان در ذهن وجه تحقق یافته و بالقوه زبان است که الفاظ بر آن دلالت می‌کنند. الفاظ که به نظر امری بیرونی و صورت‌آوایی زبان است، نخست در ساحت امر معقول صورت حقیقی آن شکل گرفته است. گویا کلمات و الفاظ در شکل آوا در حقیقت صورت ذهنی و وجه تمثیلی و روان‌شناختی آوا است (خبازی و بالو، افلاطون. سوسور، ۴۲). به دیگر سخن نشانه‌های زبانی چه در صورت درونی و چه بیرونی از لحاظ تکوین

متعلق به جنبه درونی زبان است و دال بر جنبه بیرونی آن نیست. این مسأله رویکردی است که سوسور در کیفیت نشانه‌های زبان بدان تصریح داشته است (F97 E65 P96).^{۴*}

ساحات سه‌گانه زبان در اندیشه سوسور

فصل سوم مجموعه درسگفتارهای عمومی زبان شناسی سوسور، با این پرسش آغاز می‌شود که ابژه فراگیر و انضمامی زبان چیست؟ (Saussur, 2013, 7). این پرسش به نظر دغدغه‌ای معرفت‌شناختی - زبان‌شناختی است. سوسور با طرح این پرسش همان نگرانی را دارد که کانت در تبیین قلمرو شناخت داشته است. وی حدود شناخت زبان را در سه ساحت زبانی لانگاژ^۵، لانگ^۶ و پارول^۷ از هم متمایز می‌کند و تبیین می‌کند که کدام یک می‌توانند متعلق ابژه زبان قرار گیرند؟

۱. لانگاژ

لانگاژ در اندیشه سوسور هویت تحقق نیافته زبان (لانگ) است. امری که مشخص و ملموس نیست و نمی‌تواند در ساحت تعیین ابژه انضمامی زبان قرار گیرد. لانگاژ بدون این که از هویتی یکپارچه برخوردار باشد، زیرساخت‌های معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی زبان را شکل می‌دهد (بالو و خبازی، ناصر خسرو. سوسور، ۱۹). به باور سوسور «لانگاژ به مثابه یک کل امری چندوجهی و ناهمگن است. آن از جهات ارتباط همزمان به چندین قلمرو از جمله فیزیکی، زیست‌شناختی و روان‌شناختی هم امری فردی است و هم امری اجتماعی. به دلیل این که یکپارچگی لانگاژ برای ما مکشوف نمی‌شود ما نمی‌توانیم آن را صرفه طبقه‌ای خاص از امور مربوط به انسان قرار دهیم» (F25 E9 P15). لانگاژ به عنوان قوای زبانی در درون ما است که به صورت امری متعین درنیامده است و تنها به قوه‌ای در ما اشاره دارد که ترکیبی از ویژگی‌های زیست‌شناختی، فیزیکی، ذهنی و روان‌شناختی است (خبازی و بالو، افلاطون. سوسور، ۳۵). به عقیده سوسور لانگاژ به لحاظ معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی با هستی انسان گره خورده است؛ اما به دلیل عدم تحقق‌اش نمی‌تواند ابژه بررسی علم زبان‌شناسی باشد؛ زیرا مهم‌ترین ساحت ابژه، تعیین یافتگی‌اش است (بالو و خبازی، ناصر خسرو. سوسور، ۴) و سوسور در جستجوی وجهی از زبان است که لانگاژ به سمت تعیین آن عزیمت کرده باشد و آن ساحت لانگ است.

* علامت اختصاری (P. E. F) به ترتیب متن فرانسوی، انگلیسی و متن فارسی درسگفتارهای زبان شناسی عمومی سوسور است.

^۵ langage

^۶ langue

^۷ parole

۲. لانگ

لانگ به تعبیر سوسور وجه تعیین یافته لانگاژ است. سوسور در تعریف لانگ تاکید می‌کند که نبایستی آن را با لانگاژ اشتباه گرفت. لانگ وجه بنیادین، ضروری و ذاتی لانگاژ است (F25 E9 P15). لانگ ساحتی است که زبان وجه اجتماعی خود را در آن بروز می‌دهد. لانگ ساحت عینیت یافتگی زبان است و این ساحتی است که از لحاظ معرفت شناختی و زبان شناختی بایستی مورد بررسی قرار گیرد. لانگ ظهور اجتماعی لانگاژ است مجموعه‌ای از قراردادها است که از طرف جامعه به مثابه امری ضروری استقرار یافته است (همان). به عقیده سوسور، نشانه‌های قراردادی از ضرورتی اجتماعی برخوردارند و خاستگاه این ضرورت، اجتماع انسانی است. لانگ به مثابه یک کل، ساختاری مستقل از لانگاژ دارد. ساختاری که هویت تعیین یافته خود را در طبقه‌بندی نشانه‌های زبانی نشان می‌دهد. این طبقه‌بندی به صورت نشانه‌های قراردادی که توسط اجتماع افراد انسانی شکل گرفته است، ظهور می‌یابد. ماهیت لانگ به نحوی است که از اجتماعی به اجتماع دیگر و از زبانی به زبان دیگر تغییر نمی‌کند و دارای ذاتی ثبات‌مند و فراگیر است. اجتماعی بودن و ثبات‌مندی دو ویژگی مهم لانگ است که آن را ابژه حقیقی علم زبان‌شناسی قرار می‌دهد (بالو و خبازی، ناصر خسرو. سوسور، ۲۳-۲۲). لانگ انسجام‌دهنده عناصر گنگ و درهم ریخته عناصر زبانی و وابسته با لانگاژ است. بنابراین تحقق لانگ را در یک امر منسجم طبقه‌بندی شده می‌بینیم. از سوی دیگر؛ هویت شناختی ما نیز در ساحت طبقه‌بندی زبانی شکل می‌گیرد و در ساحت آن ماهیت اجتماعی خود لانگ هویدا می‌شود. به دیگر سخن هویت و ماهیت شناختی انسان در ارتباط تنگاتنگی با هویت زبانی وی است.

مساله بسیار مهم تعیین ابژه زبانی است که سوسور در جستجوی آن است. به باور وی زبان در لانگاژ به مثابه امری آشفته و گنگ و تعیین نیافته است و در پارول نیز با عناصر متأخر زبان همچون گفتار و نوشتار مواجه هستیم (بالو و خبازی، ناصر خسرو. سوسور، ۵). بنابراین تنها در ساحت لانگ است که از لحاظ پدیده شناختی (خاستگاه تقرر زبانی) زبان هویت مستقل پیدا می‌کند.

۳. پارول

سوسور در تعیین ابژه انضمامی زبان، به بررسی ویژگی‌های متأخرتر زبان یعنی پارول می‌پردازد. وی به منظور درک عمیق‌تر پارول ویژگی‌های آن را با لانگ مورد مقایسه قرار می‌دهد. به عقیده سوسور، پارول تعیین هویت زبانی به شکل آوا، گفتار و نوشتار است. آن به مثابه امری فردی است که با توجه به ساختار اجتماعی و ویژگی‌های متکی بر هر فرد در حال تغییر و دگرگونی است (بالو و خبازی، ناصر خسرو. سوسور، ۲۲). سوسور می‌گوید ابژه زبانی نمی‌تواند امری فردی و متغیر باشد. این دیدگاه براساس

دغدغه‌ای معرفت‌شناختی شکل گرفته است که ابژه انضمامی می‌بایست دارای ثبات و عینیت باشد. زمانی که ابژه تحقق اجتماعی داشته باشد نه فردی، می‌تواند عیناً شامل حال همه افراد جامعه، بدون هیچ‌گونه تغییر و دگرگونی شود. لانگ که وضع همگن و منسجم لانگاز بوده، با ظهور در اجتماع خود را به مثابه ابژه فراگیر و انضمامی زبان نشان می‌دهد. سوسور تأکید می‌کند به همان میزانی که لانگ در تحقق خود بر هر فرد، نیازمند به اراده افراد نیست. پارول به استلزامات ذهنی انسان وابسته بوده و به عکس عملی است مستقل و ارادی و کاملاً هوشمندانه (F30 E14 P12)

ساحات سه گانه زبان در اندیشه فارابی

فارابی همچون سوسور به منظور توصیف ماهیت زبان به تقسیم ساحات گوناگون آن می‌پردازد و از این لحاظ زبان و ساحات معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی آن را مورد مذاقه قرار می‌دهد. همان‌طور که ملاحظه شد سوسور از سه ساحت زبانی لانگاز، لانگ و پارول نام برده و در فرایندی دیالکتیکی به تبیین هر یک می‌پردازد. فارابی نیز این سه ساحت زبانی را در قالب نطق درونی، نطق بیرونی و نفس ناطقه به کار می‌برد. وی به منظور تبیین حدود ماهیت زبان از وجوه نام‌گذاری منطق یاد می‌کند. وی در کتاب الحروف، التوطئه، موسیقی الکبیر و بخش دوم احصاء العلوم در رابطه با واژه شناسی منطق و وجه نام‌گذاری آن به تفصیل سخن گفته است.

از نظر فارابی خاستگاه منطق در ساحت زبان تعیین یافته است. زبان خاستگاه تحقق قوانین منطق است. وی در طریق بازشناسی واژه منطق به تبیین بنیادهای همزمانی زبان از حیث اشتراک آن می‌پردازد و می‌گوید «منطق به قوانین مشترک در همه الفاظ و همه زبان‌ها می‌پردازد و آن‌ها را از آن حیث که مشترک‌اند و نه از آن جهت که ویژه یک زبان خاص هستند، ارزیابی می‌کند. منطق در قسمت اخیر نیازمند پژوهش‌های زبان‌شناسانه است» (الفارابی، احصاء العلوم، ۳۶). فارابی تحلیل زبان‌شناسانه از منطق را مدخل ورود به بحث قرار می‌دهد. وی می‌گوید: «منطق از نطق مشتق شده است و نطق نزد قدما دارای سه معنا است. معنای نخست، قوه تعقل (ناطقه) که ذاتی وجود انسان است. معنای دوم، نطق درونی (معقولاتی که بر الفاظ دلالت می‌کنند) و معنای سوم قوه متأخر زبان یعنی نطق بیرونی است، گفتار آنچه در ضمیر است. منطق را از آن روی منطق نامیدند که هم قوانین نطق درون را به دست می‌دهد و هم تا آن جا که در همه زبان‌ها مشترک است، قوانین نطق بیرون را، و از قوانینی که از این دو مورد به دست می‌آید، سومین مرحله نطق که بالفطره در وجود انسان موجود است، قوام می‌گیرد (فارابی، احصاء العلوم، ترجمه حسین خدیوجم، ۶۲-۶۱؛ الفارابی، التوطئه، در المنطق عند الفارابی، ۱/ ۵۹-۶۰). اکنون باید ببینیم

منظور فارابی از واژه نطق چیست؟ آیا می‌توان تقسیمات سه گانه زبان را در تفکر سوسور با تقسیمات سه گانه آن در تفکر فارابی یکی دانست و میانشان تناظری برقرار کرد؟

فارابی در تقسیم‌بندی ماهیت زبان از ریشه شناسی واژه منطق آغاز می‌کند. گویا وی قصد داشته است، خاستگاه منطق را به محل تقرر آن (زبان) بازگرداند. او با ریشه‌یابی واژه نطق از منطق به نظر به مقصود خود نزدیک‌تر شده است. فارابی زبان شناسی را در سطوح مختلف بسط و گسترش می‌دهد. به عقیده وی، وجود یک ساختار کلان زبانی دربرگیرنده و تحدید کننده سطوح مختلف زبانی است. نطق در حکم یک ساختار کلان زبانی است که در ژرف ساخت‌های خود، معقولات و مدلول زبان شناختی و در روستا ساخت الفاظ و قول را تحت پوشش قرار می‌دهد. به زعم فارابی، نطق محل تقرر جنبه‌های بیرونی و درونی زبان و نیز ساحات بالقوه آن است (فارابی، احصاء العلوم، ترجمه حسین خدیوچم، ۶۱). نطق ساختار بنیادین زبانی است که می‌بایست حدود و قلمرو آن را مشخص کرد. به نظر می‌رسد فارابی در تعیین حدود شناخت زبان همان دغدغه‌هایی را دارد که سوسور در تحدید جنبه‌های گوناگون ماهیت عناصر زبانی داشته است. وی قلمرو نطق را به سه قسم؛ نطق درونی، نطق بیرونی و نفس ناطقه طبقه‌بندی کرده است. نطق به مثابه زیرساخت، به شکل پیشینی منطوقی در ساختار ذهن و فصل مقوم و ذاتی و جوهری نهاد انسان است. آن به مثابه امری ثابت و ذاتی، منشأ وضع و قرارداد میان الفاظ و معقولات است که خود از جنبه قراردادی زبان مبرا است (دینانی، ۸۴).

۱. نفس ناطقه

به نظر می‌رسد میان نفس ناطقه و لانگاژ نسبت نزدیکی حاکم است. از نفس ناطقه در سنت اسلامی تعبیر به عقل و قوه عاقله شده است. در سنت یونان از نفس ناطقه یا عقل تعبیر به لوگوس شده است. لوگوس را می‌توان به معنای سخن، واژه، علت، گفتار، نوشتار و عقل ترجمه کرد. تعبیر متعارف و مشهور ارسطو در مورد انسان به «حیوان ناطق» ناظر بر همین مساله است. در لغت نامه دهخدا در ذیل نفس ناطقه آمده است «نفس را در مرتبت کمال، نفس ناطقه گویند، و عقل و صورت نوعیه انسان هم نامند (دهخدا، ۲۲۶۳۸).

فارابی در احصاء العلوم به تفصیل در رابطه با نفس ناطقه سخن گفته است. وی در توصیف نفس ناطقه این چنین می‌گوید: «نفس ناطقه، قوه نفسانی ذاتی انسان است. یعنی همان نیرویی که مخصوص انسان است و آدمی به وسیله آن از دیگر حیوانات متمایز می‌شود. همان نیرویی که فراگرفتن معقولات و علوم صنایع را برای انسان ممکن می‌سازد و باعث وجود فکر و اندیشه می‌شود. با مدد همین نیرو است که آدمی

میان کارهای نیک و بد فرق می‌گذارد» (فارابی، احصاء العلوم، ترجمه حسین خدیوچم، ۶۲). طبق دیدگاه فارابی نفس ناطقه صرف نظر از ناطقیت که عامل تمایز انسان از حیوان است، عامل تعیین وجه معرفت شناختی یعنی فراگرفتن معقولات و وجه هستی شناختی یعنی فراگیری علوم صنایع است. نفس ناطقه با وجود عدم تعین، ناظر بر اندیشه است. تعین تفکر مبتنی بر وجود نفس ناطقه است. به دیگر سخن نفس ناطقه، خاستگاه تفکر و محل تقرر مکانی زبان است. نفس ناطقه خود نمی‌اندیشد اما شرایط اندیشیدن را میسر می‌سازد. آن عامل وجود فکر و اندیشه است. پیوند اندیشه و زبان به شکلی یکپارچه ماهیت نفس ناطقه را شکل می‌دهند. تفسیر فارابی از نفس ناطقه همانند سوسور بیانگر تعین زبان از دل نفس ناطقه است. همان طور که بخش اساسی و مهم لانگاژ، لانگ است و تعین لانگ از درون لانگاژ امکان‌پذیر است، تعین نطق درونی نیز منطوقی درخاستگاه خود یعنی نفس ناطقه است. نقطه اشتراک سوسور و فارابی ماهیت لانگاژ (نفس ناطقه) است که بر پایه استعداد طبیعی و ذاتی است؛ اما لانگ اکتسابی و تابع غرایز طبیعی است. به همین خاطر لانگ (نطق درونی) ظهور اجتماعی لانگاژ یا نفس ناطقه و مبتنی بر قراردادهای اجتماعی میان افراد یک جامعه است (سوسور، ۱۵). بنابراین نفس ناطقه به شکل قوه‌ای نامتعین و بالقوه عمل می‌کند. اما از درون خود، قوانین نطق درونی و بیرونی را به دست می‌دهد. به دیگر سخن، نطق درونی و بیرونی صورت عینیت یافته نفس ناطقه هستند. تعین معقولاتی که دال بر الفاظ هستند و نیز تحقق زبان ضمیر درون که نطق بیرونی نام گرفته است، پیش از تقرر در قلمرو نفس ناطقه شکل گرفته‌اند.

۲. نطق درونی

همان طور که ملاحظه شد، نفس ناطقه قوه‌ای نامتعین و ناهمگن است که به شکلی بالقوه، ذاتی وجود انسان است. به واسطه همین قوه نامتعین است که وجه تعین یافته آن یعنی نطق درونی شکل می‌گیرد. به لحاظ پدیده شناختی، نطق درونی صورت عینیت یافته نفس ناطقه و محل تقرر معانی و مفاهیم زبانی است. به دیگر سخن، خاستگاه نطق درونی در نفس ناطقه است. همان طور که لانگ وجه تعین یافته و صورت شکل گرفته لانگاژ است، نطق درونی نیز همین ویژگی را نسبت به نفس ناطقه داشته است. صرف نظر از این مساله، یافتن ابژه انضمامی برای فارابی مهم است. به نظر، او نیز همانند سوسور در جستجوی ابژه انضمامی زبان است. وی تعین ابژه را در همین بخش جستجو می‌کند. نطق درونی محل تعین زبان، معانی و مفاهیم عام آن است. آنچه از گفتار و نوشتار حکایت می‌کند، امری است که در نطق درونی بنیاد آن شکل گرفته است. از طرف دیگر؛ نفس ناطقه صورت نامنظم و آشفته زبان است و عدم تعین مانع از

نسبت دادن ابژه به آن می‌شود. این مساله نطق درونی را کانون ابژه علم زبان شناسی فارابی قرار می‌دهد. فارابی در توصیف نطق درونی می‌گوید: «کلام درونی یا مرکوز در ذهن است و آن عبارت است از معقولاتی که الفاظ بر آن‌ها دلالت می‌کند.» (فارابی، احصاء العلوم، ترجمه حسین خدیوچم، ۶۱). به عقیده فارابی نطق درونی، امری تعین یافته اما در کنه ذهن است. وجود نطق درونی به مثابه ادراک، امری محسوس نیست، بلکه تحقق آن مسبوق به ادراک عقلی است. آن همچون یک امر معقول است که توانایی فعلیت یافتن الفاظ را به زبان می‌دهد. بیشترین توجه فارابی معطوف به نطق درونی است. وی در کتاب الحروف که معتبرترین اثر فلسفی - زبانی وی است، به بسط نطق درونی و ویژگی‌های عام آن می‌پردازد. تاکید فارابی بر نطق درونی به دلیل وجود معقولات است. در الحروف مقولات ارسطویی معقولات نام دارد که مهم‌ترین وجه نطق درونی است. فارابی تحت تأثیر ارسطو مقولات را ظرف شناخت ماهیت اشیاء می‌داند. در معرفت شناسی مقولات بنیاد شناخت جهان و برقراری پیوند میان ذهن و عین است. در نظام فکری ارسطو، مقولات، بنیاد معرفت شناختی و هستی شناختی منطق ارسطویی هستند (Veatch, 1974). فارابی در شرح بر باری ارمیناس^۸ ارسطو این نکته را تصریح می‌کند که مقولات بر تمامی اجزای منطق مقدم است و گستردگی و شمول یافتگی آن به تمامی موجودات جهان تسری یافته است (الفارابی، شرح الفارابی لکتاب ارسطوطاليس فی العبارة، ۲۲). به زعم وی نه تنها الفاظ که تمامی مفاهیم و ماهیت موجودات در شرایطی معقول واقع خواهند شد که دال بر حضور و احاطه مقولات باشد. اگر الفاظ نتوانند در حوزه مقولات قرار گیرند، از دایره شناخت خارج می‌شوند. گویا مقولات اعتباری عقلانی داشته و الفاظ خام و ناکامل با ورود به آن‌ها صورت عقلانی می‌یابند و در جهان به شکل الفاظ معنادار به زبان گفتار یا نوشتار افزوده می‌شوند. یکی از دلایل شباهت لانگ و نطق درونی فراگیری و ثبات آن است. به همان نحو که لانگ امری فراگیر و ثبات مند در اجتماع است که از زبانی به زبان دیگر دچار تغییر نمی‌شود و نیز تمامی قوانین مشترک زبان‌ها را دربر می‌گیرد (خبازی و بالو، افلاطون. سوسور، ۳۸)، نطق درونی نیز دارای همین ویژگی است. فارابی به تاسی از ارسطو، ویژگی مقولات را گستردگی، جهان شمولی و ثبات مندی در نسبت با اعیان دانسته است. در نظر ارسطو، ماهیت کلیه موجودات جهان در قالب مقولات شناخته می‌شود. مقولات به حکم اینکه اجناس عالی‌ه شناخته می‌شوند، کلی و فراگیر هستند (دینانی، ۵۷). کلی و فراگیر بودن متضمن ثبات مندی مقولات است. آن‌ها به حکم این که مقید بر ذهن بوده و ظرف پذیرش خصلت‌های ماهوی موجودات در هر شرایطی است، از ثبات لازم و کافی برخوردار است. صرف نظر از این مساله، نطق درونی به لحاظ معرفت شناختی نزد فارابی بسیار حائز اهمیت است.

^۸ Peri Hermenia

زیرا وجود مقولات در نطق درونی عامل تحقق نظریه مطابقت ارسطو است. به باور فارابی مقولات ناظر بر جهان و ماهیت اشیا و الفاظ است. آن‌ها می‌توانند هم در عین و هم در ذهن تحقق عینی یابند. مفاهیم زبانی با ورود به مقولات می‌توانند به صورت گزاره‌ای شناختی صادر شوند. مقولات قوانین مشترک میان ذهن و عین را فهم پذیر می‌کنند (خبازی، مقاله «مقایسه مبانی فلسفی منطق ارسطویی و فازی»، ۵۴). بنابراین آن چه نطق بیرونی خوانده می‌شود و به شکل الفاظ در جهان گسترش می‌یابند، الفاظ و اعیان منطبق بر قوانین واقع در مقولات است که مهم‌ترین وجه نطق درونی است.

۳. نطق بیرونی

در ادامه فارابی به توصیف نطق بیرونی می‌پردازد. به گفته وی «کلام بیرونی است که با صوت ادا می‌شود و از آن چه در ضمیر است حکایت می‌کند» (فارابی، احصاء العلوم، ترجمه حسین خدیوجم، ۶۱). به باور فارابی اگر نطق درونی ویژگی تعیین یافته نفس ناطقه است، نطق بیرونی نیز ساحت عینیت یافته نطق درونی است. این رویکرد زبانی بسیار به سوسور شباهت دارد. در اندیشه سوسور، لانگ به مثابه امری ذهنی صورت منسجم لانگاژ است و پارول تعیینات عینی متاخرتر لانگ است. بنابراین لانگاژ، لانگ و پارول سه ساحت زبانی هستند که در فرایند دیالکتیکی به یکدیگر وابسته‌اند و به نحوی هر یک تعیینات دیگری هستند (بالو و خبازی، ناصر خسرو. سوسور، ۲۱). نطق بیرونی در حقیقت تعیینات بیرونی آوایی است که از پیش در نطق درونی شکل گرفته است. فارابی الفاظ بیرونی را بیانگر الفاظی می‌داند که در ضمیر باطن شکل گرفته‌اند. لفظی که با صوت ادا می‌شود به لحاظ معرفت شناختی صورت انسجام یافته الفاظ واقع در مقولات است. به گفته فارابی، اگر لفظی در ساحت معقولات قرار نگیرد، نمی‌تواند به شکل ماهوی تعیین آوایی داشته باشد. وی تحت تأثیر ارسطو، گفتار یا نطق بیرونی را نماد تصورات ضمیر (ذهن) باطن می‌داند که در اجتماع به شکل آوای گفتاری فهم پذیر می‌شوند. ارسطو در باری ارمیناس دیدگاه خود را اینگونه بیان می‌کند: «آوای گفتار (واژه‌ها) نماد تاثرات روح (تصورات ذهنی) و علائم نوشتاری نماد آوای گفتاری‌اند. آواهای گفتاری، هم چنین علائم نوشتاری در میان آن‌ها هستند، اقوام مختلف همانند نیستند. اما تاثرات روح که آواهای گفتار نشانه هم چنین چیزهای واقعی که این تاثرات روح هم‌تاهای مشابه آن‌ها هستند، نزد همگان مشترک‌اند.» (Aristotle, 1991, p. 25(16a5))

این گفته ارسطو نشان می‌دهد که فارابی در تبیین مفهوم نطق بیرونی بسیار تحت تأثیر ارسطو است. به عقیده فارابی، الفاظ کامل الفاظی است که مسبق بر نوعی ادراک عقلی است. الفاظ به مثابه داده‌های از پیش موجودی است که در نطق درونی صورت‌بندی شده و نظامی از الگوهای نشانه‌ای را به وجود

می‌آورند. نشانه‌های گفتاری در حقیقت دال‌هایی هستند که در مدلول خود شکل گرفته‌اند. یعنی آن چه در صورت الفاظ و گفتار و در شکل لهجه‌های گوناگون شاهد آن هستیم، در حقیقت نظامی از نشانه‌های زبانی است که پیش از تعیین آوایی در مدلول بنیاد آن شکل می‌گیرد. بنابراین در نگاه فارابی نیز همچون سوسور نطق بیرونی همچون پارول عمل می‌کند. به همان نحو که پارول امری فردی است و از اجتماعی به اجتماع دیگر با تغییر همراه است، نطق بیرونی نیز امری فردی بوده و در میان اقوام مختلف متفاوت عمل می‌کند. فارابی و سوسور هر یک خاستگاه نطق بیرونی و پارول را به یک امر مشترک، فراگیر و ثبات‌مند نسبت می‌دهند که در اندیشه سوسور لانگ و در تفکر فارابی نطق درونی نام گرفته است.

نتیجه‌گیری

هدف نگارندگان از پژوهش حاضر تبیین وجوه معرفت‌شناختی و ارزش‌شناختی زبان در نگاه سوسور و فارابی است. به نظر می‌رسد دغدغه هر دو فیلسوف زبان دغدغه‌ای معرفت‌شناختی است. نکته حائز اهمیت در پژوهش حاضر، خوانشی تازه از فیلسوفان سنت اسلامی در نسبت با سنت فلسفی غرب است. دغدغه‌ای که سوسور تحت تأثیر معرفت‌شناسی کانت، مبنی بر تحدید قلمرو شناخت داشته است، اکنون در زبان‌شناسی وی ادامه حیات می‌یابد و به شکل تحدید قلمرو زبانی خود را تعیین بخشیده است. از نظر سوسور، گستردگی قلمرو زبان به عنوان یک امر سوپراکتیو تا حدی است که خود را تا فراتر از ذهن بسط و گسترش داده است. وی تحت تأثیر کانت حدود قلمرو زبان را مشخص کرده و به ساحات سه گانه لانگاژ، لانگ و پارول محدود می‌کند. سوسور با رویکردی نوین به بررسی ساختار ماهوی زبان می‌پردازد، کاری که به گفته خود سوسور کسی قبل از وی به این کار نپرداخته است. به باور سوسور، اکثر پژوهش‌های زبانی در حیطه مطالعات تاریخی - تطبیقی است. اما در حقیقت بایستی به مطالعه ساختار زبان صرف نظر از محتوا و درون مایه آن پرداخت. این نوع نگرش به عقیده نگارندگان، نگرش تازه‌ای نیست. بسیاری از پژوهش‌های زبان‌شناختی که در قرن بیستم توسط سوسور و سایر زبان‌شناسان ساختارگرا و پساساختارگرا انجام گرفته است، پژوهش‌هایی است که قرن‌ها پیش در سنت فلسفی اسلامی مورد تأمل قرار گرفته است. مطالعات زبان‌شناختی فیلسوفان در سنت اسلامی، پیش از آنکه مطالعه‌ای در زمانی و یا تاریخی - تطبیقی باشد، مطالعه‌ای هم‌زمانی است. طرح فارابی در زبان‌شناسی طرحی بدیع و با رویکرد تازه‌ای به زبان و ماهیت آن است. فارابی دریافت که زبان ظرفیت پذیرش ساختارهای منطقی پیچیده‌ای را در خود دارد و می‌توان در راستای قوانین منطق و تعیین حدود دلالت‌گری زبان، به گستردگی قلمرو آن در حد امکان پی برد. فارابی سه ساحت نطق درونی، نطق بیرونی و نفس ناطقه را سیر دیالکتیکی تفرق زبانی فرض گرفته

است که این سه ساحت با لانگاژ، لانگ و پارول در نسبتی تنگاتنگ و مشابه قرار گرفته است. مساله مهمی که وجه مشترک در تفکر سوسور و فارابی است، یافتن ابژه انضمامی یا ساحت تقرر زبان است که در اندیشه سوسور لانگ و در فارابی نطق درونی است. سوسور با متمایز کردن عناصر زبان شناسی در زمانی و همزمانی و نیز با تاکید بر مطالعه همزمانی زبان به منظور فهم عناصر و ماهیت درونی آن، خود را در مواجهه با رویکردی معرفت شناختی قرار داده است. چالشی که فیلسوفان پیش از وی نیز با آن مواجه بودند. وی ادعا کرده است، با مطالعه همزمانی زبان و یافتن عناصر و مختصات زبانی به کشف تازه‌ای در مطالعات زبانی دست یافته است. سوسور به لحاظ ساختاری به تشریح محتوای همزمانی زبان پرداخته است و تحت تأثیر کانت ساحت زبان را به شکل لانگاژ، لانگ و پارول از هم متمایز می‌کند.

اما بدون اغراق می‌توان فارابی را از بنیان‌آغازین زبان شناسی همزمانی در سنت فلسفی اسلامی دانست. وجه تمایز فارابی نسبت به سایر اندیشمندان اسلامی، توجه عمیق وی به ارتباط میان زبان و منطق بوده است. فارابی سعی کرده است؛ خاستگاه تقرر قوانین منطق را به زبان تسری دهد. وی با ریشه‌یابی واژه نطق از منطق به وجه عام و بنیادین زبان توجه داشته است. به باور فارابی، قوانین منطق اصلت قوانین زبانی است. گسترگی زبان، قوانین منطق و جنبه‌های متفاوت آن را در بر گرفته است. به نحوی که بدون زبان، قواعد منطقی تعیین نخواهد یافت. به دیگر سخن، منطق فارابی منطق زبانی است. منطقی که انسجام دهنده مفاهیم مشترک زبانی است. صرف نظر از مطالعات تاریخی - تطبیقی انجام شده بیشترین توجه فارابی به روابط میان نشانه‌های زبان شناختی است. به عقیده وی، خاستگاه الفاظ و معقولات پیش از تقرر عینی در ساحت ذهن تعیین یافته است. عینیت الفاظ منوط بر فعل خاص عقل است. فارابی از مرزهای در زمانی زبان فراتر رفته و همچون سوسور منشاء زبان را ذهن فرض گرفته است. وی روابط میان لفظ و معقول را همانند دال و مدلول در اندیشه سوسور روابطی وضعی و قراردادی فرض گرفته است. قراردادی بودن نشانه‌های زبان شناختی به عقیده فارابی در نسبت مستقیمی با شرایط اجتماعی و نحوه فرهنگ پذیری افراد جامعه است. زیرا بسیاری از مفاهیم در یک فرایند تاریخی و به شکلی تدریجی در ساحت اجتماع تقرر یافته‌اند و افراد با توافق میان خود و شرایط اجتماع واژگان و الفاظ را وضع کرده‌اند. فارابی تحت تأثیر معرفت شناسی ارسطو صدور گزاره‌های شناختی و وضع الفاظ را در مطابقت با جهان بیرون فرض گرفته است. وی تصریح کرده است که الفاظ به شکل صوت زمانی عینیت می‌یابند که مصداق آن در جهان به عنوان یک واقعیت وجود داشته باشد. فارابی نخستین فیلسوف و زبان‌شناسی است که در سنت اسلامی به جنبه معرفت شناختی زبان توجه داشته است و با رویکرد همزمانی به بنیادهای زبان در ساحت هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی پرداخته است. وی با پرسش‌هایی نظیر منشأ زبان کجاست، چگونگی

روابط میان الفاظ و معقولات، نسبت قراردادی یا طبیعی بودن روابط میان نشانه‌های زبانی و نیز پرسش از چیستی مقولات به منزله بنیاد منطق ارسطویی و به کارگیری آن در ساحت زبان به بررسی و تأمل ساحت سه گانه زبان پرداخته است.

منابع

- ابراهیمی دینانی، غلامحسین، *فلسفه و ساحت سخن*، تهران، هرمس، چاپ دوم، ۱۳۹۰.
- افلاطون، *دوره کامل آثار افلاطون، کراتولوس*، ج ۲، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران انتشارات خوارزمی، ۱۳۸۰.
- بالو، فرزاد، و خبازی کناری، مهدی، *ناصرخسرو. سوسور*، تهران، انتشارات حکایت قلم نوین، ۱۳۹۵.
- بورشه. ت و دیگران، *زبان شناسی و ادبیات*، (تاریخچه چند اصطلاح)، ترجمه کوروش صفوی، تهران، هرمس، ۱۳۷۷.
- چامسکی، نوآم، *زبان شناسی دکارتی* (فصلی از تاریخ تفکر عقلگرا)، ترجمه احمد طاهریان، چاپ سوم، تهران، هرمس، ۱۳۸۹.
- _____، *فلسفه چامسکی*، ترجمه احمدرضا تقاء، تهران، طرح نو، ۱۳۸۵.
- خبازی کناری، مهدی، «مقایسه مبانی فلسفی منطق ارسطویی و فازی»، *دو فصلنامه علمی-تخصصی مرکز پژوهشی دایره المعارف علوم عقلی اسلامی*، قم، شماره اول (۱۳۹۵)، صص ۷۰-۴۹.
- خبازی کناری، مهدی، و بالو، فرزاد، *افلاطون. سوسور*، تهران، انتشارات حکایت قلم نوین، ۱۳۹۵.
- دهخدا، علی اکبر، *لغت نامه دهخدا*، زیر نظر دکتر محمد معین و دکتر سید جعفر شهیدی، تهران، مرکز انتشارات چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
- سوسور، فردینان دو، *دوره زبان شناسی عمومی*، ترجمه کوروش صفوی، تهران، هرمس، ۱۳۹۵.
- شریف، میان محمد، *تاریخ فلسفه در اسلام*، ترجمه علی محمد حق شناس، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۷.
- فارابی، محمد بن محمد، «التوطئة»، در: *المنطق عند الفارابی*، تحقیق و تقدیم و تعلیق رفیق العجم، دارالمشرق، ۱۹۸۵ م.
- _____، *إحصاء العلوم*، ترجمه حسین خدیوچم، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.
- _____، *إحصاء العلوم*، مقدمه و شرح علی بوملحم، بیروت، مکتبه الهلال، ۱۹۹۶ م.
- _____، *الحروف*، تدوین توسط محسن مهدی، جامعه القديس يوسف، بیروت، دارالمشرق، ۱۹۸۶ م.
- _____، *شرح الفارابی لکتاب ارسطوطاليس فی العبارة*، بیروت، دارالمشرق، ۱۹۸۶ م.

Heidegger, Martin, *Being and Time*, translated by John Macquarrie and Edmond Robinson, Harper sanfrancisco, 1962.

_____, *Basic Writing Letter on Humanism*, tr. Gavid Farrel Krell, 1976.

Kant. Immanuel, *Critique of Pure reason*, translated and edited paul guyer. allen w wood, U S A: Cambridge University press, 1997.

Saussure, Ferdinand de, *Cours de Linguistique Generale*, Publie Par Charles Bailly Sechehaye avec la collaboration de Albert Riedlinger, Edition Critique Prepare Par Tullio de Mauro, France, 1997.

_____, *Course in General linguistics*, translated by wade Baskin: edited by Perry Meisel and Haun Saussy, Columbia University press, 2013.

_____, *Course in General Linguistics*, Translated by: Wade Baskin, Edited by: Perry Meisel & Haun Saussy, Columbia University Press, 2011.

Strauss, Leo, *Persecution and the Art of Writing*, Chicago University Press, 1988.

Translated by revised oxford, Vol. 1, prinston university press, 1991.

Veatch, Henry B, *Aristotle A Contemporary Appreciation*, U S A: Indiana University press, 1974.

Versteegh G.H, *Greek Elements in Arabic Linguistic Thinking*, Netherlands Leiden E.J, Brill, 1944

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی